

و ناراضی شده بودند و آنرا گستاخی و بیشرمی مردم تلقی میکردند. روزنامه‌ها در این باره سر و صدای زیادی راه انداختند و حتی هنوز هم که سه سال و نیم از آنزمان میگذرد از آن روزهای تلخ یاد میکنند که اعضای کنگره رفتارشان طوری بود که انگار پیروزی بزرگی بدست آورده بودند. این اظهار خشم و عدم رضایت از طرف مقامات دولتی و روزنامه‌های هوادارشان برای ما بسیار بیان کننده بود زیرا نشان میداد که آنها از نظر روحی در چه حالی هستند و تا چه اندازه تحت تأثیر خرافات و تصورات باطل خود قرار دارند. واقعاً شگفت‌انگیز بود که چند تظاهر و چند نطق بمناسبت بازگشت زندانیانی که آزاد میشوند تا این اندازه در آنها مؤثر واقع میشد و آنها را متزلزل مینساخت.

در حقیقت در صفوف ما - و بخصوص در قسمت بالای نهضت ما - هیچ کس تصور نمیکرد که دولت بریتانیا را شکست داده است. منتها همانطور که گفتم ماهمه از شهامت و فداکاری‌های ملت خود احساس پیروزی میکردیم. از آنچه ملت ما در طی سال ۱۹۳۰ انجام داده بود مغرور و سرفراز بودیم. این احساس بما یک نوع اعتماد و اطمینان نسبت بخویش می بخشید و حتی ساده‌ترین داوطلبان ما هم با این فکر سر خود را راست و بلند نگاه میداشتند. ما همچنین احساس میکردیم که تلاش عظیم ما که توجه جهانیان را بخود معطوف ساخته است دولت بریتانیا را تحت فشار قرار داده است و ما را به منظور و هدفمان نزدیکتر کرده است. البته این امر بهیچوجه دلیل شکست دولت نبود و مسلماً بسیاری از ما باین واقعیت توجه داشتیم که در «پیمان دهلی» دولت خیلی پیش از ما سود برده است. کسانی از ما که میگفتیم ما با این پیمان از هدف خود دور شده‌ایم و اکنون مبارزات دشواری در مقابلمان قرار دارد از طرف عناصر هوادار دولت به جنگجویی و خصومت متهم میشدیم و بما میگفتند که روح پیمان دهلی را نادیده میگیریم.

در ولایات متحده، مامیبایست به مسئله دهقانان پردازیم. سیاست ما آن بود که از آنپس حتی المقدور با مقامات دولت همکاری کنیم و باین جهت فوراً با دولت ایالتی وارد مذاکره شدیم.

پس از مدتی دراز دوباره با بعضی کارمندان عالیرتبه‌ئی که از دوازده سال پیش با ایشان قطع رابطه کرده بودم ملاقات کردم؛ همچنین مقادیر زیادی نامه میان ما مبادله شد. کمیته ایالتی کنگره «گوویند با لب پانت» یکی از رهبران محلی ما را بعنوان عضو رابط برای حفظ تماس با دولت ایالتی تعیین کرد. واقعیت بحران کشاورزی، سقوط قیمت‌ها، عدم امکان دهقانها برای پرداخت سپهه‌های اربابی و اجاره زمین و مالیات، بطور رسمی مورد شناسایی قرار گرفت. مسئله این بود که تا چه اندازه میتوان از مالیاتها کم کرد؟ این کار به دولت ایالتی مربوط میشد زیرا در اینجا معمولاً دولت ایالتی با مالکین

بزرگ سر و کار داشت و نه با دهقانان. بنا بر این مالکین بزرگ باید برای پرداختهای دهقانان تخفیف یا اقلامهلتی قائل شوند اما آنها هم حاضر نبودند که تا دولت از مالیات ایشان کسر نکند نسبت بدهقانان تخفیفی قائل شوند. از طرف دیگر آنها بهیچوجه نمیخواستند که به دهقانان ورعایا فرصت نفس کشیدن بدهند. خلاصه آنکه در هر حال در این زمینه باید دولت اقدامی میکرد.

کمیته ایالتی کنگره به دهقانان گفته بود که اعتصابات مالیاتی پایان یافته است و آنها باید هر قدر از مالیات و سهم اربابی که میتوانند بپردازند، اما آنها و نمایندگانشان بخاطر موقعیت دشوار خود درخواست داشتند تخفیف عمده‌ئی بایشان داده شود. این کار بعلت نبودن «سرملکولم هایللی» استاندار و حکمران ایالت، که در مرخصی بود به تأخیر افتاد. لازم بود که در این مورد تصمیم سریع و قاطعی اتخاذ گردد، اما نایب استاندار و همکارانش دچار تزلزل و تردید بودند و نمیخواستند خودشان مستقیماً تصمیم بگیرند و کار را به بازگشت «سرملکولم هایللی» در تابستان موکول میکردند. این عدم تصمیم و تردید و تزلزل وضع را بسیار دشوار ساخت و مشکلات فراوانی پیش آورد که مخصوصاً برای دهقانان رنج آور بود.

کمی بعد از حوادث دهلی وضع سلامتی من متزلزل گردید. حتی از چندی پیش، از موقعی که در زندان بودم حالم تعریفی نداشت. ضربت مرگ پدرم و بعد هم هیجانات مربوط به مذاکرات با دولت وضع مرا تشدید کرد اما وقتیکه کنگره کراچی افتتاح میشد حالم کما بیش بهتر شده بود.

«کراچی» از مناطق شمالی هند دور است و رسیدن بدان کمی دشوار میباشد بخصوص که بوسیله یک منطقه صحرائی از سایر نواحی کشور جدا شده است. اما کنگره کراچی عده زیادی نماینده را از سراسر هند بخود جلب کرد و در واقع مظهر کامل روحیه کشور در آن زمان بود.

در آن کنگره یک نوع احساس رضایت آرام ولی بسیار عمیق محسوس بود و همه از اینکه نهضت ملی در هند رشد یافته و قدرتی پیدا کرده راضی و خشنود بنظر می آمدند. فعالیت و طرز اقدام سازمانهای کنگره که به درخواستها و پیام های سازمان مرکزی با انضباط و دقت پاسخ گفته بودند نشانه این رشد و تکامل فوق العاده نهضت بود. نسبت به نیروی ملت اعتماد بیشتری احساس میشد و ذوق و شوق فراوانتری در همه جا محسوس بود. همچنین نسبت به حوادث بزرگی که در پیش بود مسئولیت جدی تری احساس میگشت. اکنون شعارها و قطعنامه های ما مقدمه اقدامات و حرکات ملی بشمار میرفت و دیگر نمیشد به آن سرسری نگریست و از آن صرف نظر کرد. پیمان دهلی هر چند که از طرف اکثریت

عظیم مردم قبول شده بود اما کسی از آن دل خوشی نداشت و همه بیم داشتند که این پیمان به يك نوع سازش درباره اصول منتهی گردد. تصور میشد که در پشت آن چیزهایی وجود دارد که اکنون بدرستی پیدا نیست. در همان اوان کار کنگره اتفاقی روی داد که هیجان فراوانی ایجاد کرد و آن اعدام «بهاگات سینگ» بود که همه را برانگیخت. مجموعاً این احساسات مخصوصاً در نواحی شمالی هند بیشتر محسوس بود و بهمین جهت عده زیادی نماینده از مردم پنجاب به کراچی آمدند.

کنگره کراچی بزرگترین و عظیم ترین تجلیل را که هرگز سابقه نداشت نسبت به گاندی جی بعمل آورد. ریاست کنگره را «سردار و الپ بهای پاتل» بعهده داشت که یکی از محبوبترین رهبران ملی هند است و مخصوصاً بخاطر رهبری پیروزمندانهاش در «گجرات» مورد ستایش و تحسین عمومی بود. باوجود این در واقع «مهاتما» بود که بر کنگره تسلط داشت.

در این کنگره عده زیادی هم از اعضای نهضت «سرخ پیراهنان» استان مرزی که تحت رهبری «عبدالغفار خان» قرارداد شرکت کردند. «سرخ پیراهنان» در میان مردم بسیار محبوب بودند و هر جا میرفتند مورد استقبال واقع میشدند زیرا سراسر هند از شہامت دلیرانه آنها و از رفتار جسورانهشان در مورد مقابله با اقدامات تحریک آمیزی که در آوریل ۱۹۳۰ در سرزمین آنها صورت گرفت، تحت تأثیر واقع شده بود. ضمناً کلمه «سرخ پیراهنان» سبب تصورات نادرستی هم شده بود و عدهئی تصور میکردند که نهضت آنها يك نهضت کمونیستی یا نهضت کارگران دست چپ میباشد. در صورتیکه نام واقعی نهضت آنها «خدای خدمتگار»<sup>۱</sup> بود و این سازمان با کنگره همکاری داشت. (بعداً در سال ۱۹۳۱ رسماً جزو سازمانهای کنگره شد). آنها را فقط باین جهت «سرخ پیراهنان» مینامیدند که یکنوع لباس متحد الشکل داشتند که رنگش سرخ بود. نهضت آنها بهیچ وجه در برنامه خود يك سیاست اقتصادی نداشت و فقط يك نهضت ناسیونالیستی بود که برضد تسلط خارجی بوجود آمده بود و تا اندازهئی هم از اصلاحات اجتماعی هواداری می کرد.

قطعهنامه اصلی که در کنگره کراچی مطرح گشت درباره «پیمان دهلی» و «کنفرانس میزگرد» آینده بود. این طرح از طرف «کمیته عامله» تهیه شده بود و من هم بعنوان عضو آن کمیته آنرا پذیرفته بودم. اما وقتیکه گاندی جی از من خواست که در جلسه عمومی از آن دفاع کنم باز دچار تردید شدم و میخواستم این کار را رد کنم. بعد متوجه شدم که این وضع صحیح نیست. من یا موافق بودم یا مخالف و حق نداشتم که در این باره تزلزل و تردید

۱. اینها همین کلمه فارسی «خدای خدمتگار» در متن بکار رفته است. م

داشته باشم. بالاخره درست چند لحظه پیش از مطرح شدن قطعنامه تصمیم گرفتم از آن دفاع کنم. در نطق خود سعی کردم با کمال صراحت احساسات خود را در برابر مردم تشریح کنم و توضیح بدهم که بچه جهت با این متن موافقت کرده‌ام. و در پایان اظهارات خود تصویب قطعنامه را در خواست کردم. این نطق که در تحت تأثیر موقعیت خاصی ایراد شد و بدون هیچگونه عبارت پردازی و پیرایش از اعماق روح بیرون می‌آمد محتملاً بیش از نطقهای دیگری که با کمال دقت و حوصله از پیش تهیه می‌کردم موفقیت آمیز بود. همچنین درباره قطعنامه های دیگر که راجع با اعدام «بها گات سینگ» و حقوق اساسی و مخصوصاً سیاست اقتصادی تهیه شده بود نیز بسخن پرداختم مخصوصاً قطعنامه اخیر مربوط سیاست اقتصادی بسیار مورد علاقه‌ام بود و این علاقه مقدراری مربوط به محتوی آن بود و مقدراری هم بعلمت آنکه در طرز تفکر کنگره و تعیین موقعیت آن، فصل جدیدی را بوجود می‌آورد. تا آن زمان کنگره همواره يك جنبه ناسیونالیستی داشت و همیشه از پرداختن بمسائل اقتصادی اجتناب می‌ورزید. تنها کاری که جنبه اقتصادی داشت و قبلاً هم بآن پرداخته بود موضوع تشویق صنایع بافندگی دستی و نهضت «سوادشی» و مصرف کالاهای وطنی و تحریم کالاهای خارجی بطور کلی بود. اما با قطعنامه اقتصادی که در دوران اجلاس کراچی بتصویب رسید کنگره بشکل نمایانی از ناسیونالیسم خالص جدا میشد و یکقدم، البته یکقدم بسیار کوتاه، بسوی سوسیالیسم برمیداشت زیرا خود را هوادار ملی شدن صنایع اساسی، وسازمانهای خدمات عمومی و بهداشتی و راههای شوسه و راه آهنها و غیره نشان میداد و اعلام میداشت که ثروتمندان باید قسمتی از بار فقیران را بدوش خود بگیرند. این امیدها و این قبیل اقدامات در واقع با سوسیالیسم واقعی ارتباط زیادی نداشت و حتی در یکنوالت سرمایه‌داری و کاپیتالیستی هم ممکن بود باسانی مورد تأیید قرار گیرد.

این قطعنامه بسیار ساده در میان مقامات و محافل عالی دولت طوفان عظیمی برانگیخت و چه بسا که آنها بازکوت و هوشیاری خاص خودشان دریافتند که طلاهای بلشویکها بسوی کراچی سرازیر شده است (!) تار هیران کنگره را فاسد سازد و از راه بدر کند. از آنجا که آنان در یکنوع حرمسرای در بسته سیاسی زندگی کرده‌اند که از دنیای خارج جدا بوده است و در آن محیطی مملو از اسرار و رموز حکمفرمایی داشته است فکرشان عادت کرده بود که همواره داستانهای مرموز و تصورات خیالی را بشنود. آنها این قبیل داستانها و افسانه‌های جعلی درباره روشهای مرموز را در روزنامه‌های هوادار خود هم که زیر نفوذشان بودند منتشر می‌ساختند و بعد این انتشارات روزنامه‌ها را دلیل درستی و صحت آن افسانه‌ها بحساب می‌آوردند. از این قبیل اخبار موثق وشایعات درباره قطعنامه

مربوط به «حقوق اساسی» و سایر قطعنامه هائی که در کنگره کراچی بتصویب رسید نیز فراوان بود. در نظر من این داستانها و این شایعات فقط میتوانست معرف نظر دولت نسبت باین قطعنامه ها باشد. حتی شایعاتی رواج یافت که يك «شخص مرموز» که با کمونیستها ارتباط داشته، در تنظیم این قطعنامه شرکت جسته است. یا اینکه قسمت‌های کمابیش عمده قطعنامه رادر کراچی بمن تحمیل کرده‌اند و حتی گفته میشد که من به آقای گاندی فهمانده‌ام که اگر نخواهد من با «پیمان دهلی» مخالفت کنم باید این قطعنامه‌ها را بپذیرد و آقای گاندی‌جی هم آنها را برای تسکین خاطر من پذیرفته است و او نیز بنوبه خود از خستگی عمومی اعضای «کمیته قطعنامه‌های کنگره» استفاده کرده و آنها را بایشان قبولانده است و بدین ترتیب این قطعنامه‌ها که نفوذ کمونیستها را در خود دارد بتصویب رسیده است.

تا آنجا که بخاطر دارم هرگز نام این «شخص مرموز» مستقیماً مطرح نمیشد اما قرائنی در دست بود که نشان میداد منظور چه کسی است. از آنجا که من شخصاً در این قبیل کارهای مرموز و مشکوک سابقه و تجربه زیاد ندارم تصور میکنم که منظور از آن «شخص مرموز» آقای «ن. روی»<sup>۱</sup> بوده است. شاید برای شخصیت‌های بزرگی که در «سیملا» و «دهلی» نشسته بودند بسیار جالب و آموزنده بود که بدانند آقای «ن. روی» یاهرشخص دیگری که دارای «تمایلات کمونیستی» میبود درباره آن کنگره کراچی و تصمیمات ساده آن چه تصویری داشت. آنها مسلماً بسیار متعجب میشدند اگر میفهمیدند که یکچنین شخصی آن قطعنامه‌ها را بکلی مذموم و مرتجعانه می‌شمرد و آنها را يك نمونه از اقدامات اصلاح طلبانه «بورژوائی» بحساب می‌آورد.

اما در مورد آقای گاندی باید بگویم که من در مدت هفده سال اخیر که با او تماس و ارتباط نزدیک داشته‌ام همیشه فکر اینکه من او را تحت فشار بگذارم و از اینراه بکاری و ادار سازم واقماً برایم حیرت انگیز بوده است. بسیار ممکن بود که ما بساهم درباره مطلبی توافقی می‌کردیم، یا اینکه در مورد امر مخصوصی مشترکاً با اقدام می‌پرداختیم. اما در میان ما هرگز روش چانه‌زدن بازاری و اعمال فشارهائی از این قبیل وجود نداشته است. در واقع فکر اینکه کنگره باید یکچنین قطعنامه‌های اصلاح طلبانه‌ئی را تهیه کند و بتصویب برساند يك فکر قدیمی بود. از سالها پیش کمیته ایالتی کنگره در ولایات متحده میکوشید و سعی میکرد که يك قطعنامه سوسیالیستی را به کمیته کنگره سراسر هند قبولانند. حتی در سال ۱۹۲۹ توانست اصول یکچنین قطعنامه‌ئی را در کمیته کنگره

۱- به صفحه ۲۲۸ رجوع شود. م.

۲- منظور مقامات عمده دولت هند در آن زمان است. م.

بتصویب برسانند. در جریان مذاکراتی هم که در فوریه و مارس ۱۹۳۱ هنگام گردش‌های صبحانه در دهلی میان گاندی‌جی و من صورت میگرفت این موضوع را از نو دنبال کردم و او اصول يك قطعنامه دربارهٔ امور اقتصادی را پذیرفت و از من خواش کرد که در کنگرهٔ کراچی این موضوع را مطرح سازم و برای آن متنی تهیه کنم و در موقع تشکیل کنگره بنظر او برسانم. من هم همین کار را کردم. گاندی‌جی در طرح من تغییراتی داد و پیش از آنکه بتوافق برسیم و مشترکاً از کمیتهٔ عامله درخواست کنیم که آنرا مورد توجه قرار دهد مدت‌ها باهم گفتگو کردیم. من باز هم روی این قطعنامه کار کردم و این کار مدت چند روز طول کشید که در ضمن ما بکارهای مهم دیگری هم مشغول بودیم. بالاخره باهم توافق کردیم و بعد آنرا بکمیتهٔ عامله و سپس بکمیتهٔ مطالعات و قطعنامه‌های کنگره پیشنهاد کردیم و در آنجاها هم بتصویب رسید.

البته این موضوع کاملاً درست است که بعضی از اعضای این کمیته از این طرح فوق‌العاده متعجب شدند زیرا از وجود و سابقهٔ آن خبر نداشتند و موضوع برای ایشان کاملاً تازه‌گی داشت اما قطعنامه بدون آنکه با مخالفت مهمی مواجه گردد، هم در این کمیته و هم در مجمع عمومی کنگره بتصویب رسید و بعد به کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند رجوع شد که دربارهٔ آن بمطالعات بیشتری پردازد و آنچه را در آن بطور کلی ذکر شده بود توسعه دهد و تکمیل کند.

در دورانی که بر روی پیش نویس قطعنامه کار میکردم با اشخاص مختلفی هم که معمولاً پیشم میآمدند دربارهٔ آن مشورت میکردم. اما در هر حال آقای «ن. روی» بهیچوجه در آن شرکتی نداشت و من خوب میدانستم که او با چنین قطعنامه‌ی موافقت ندارد و حتی به آن میخندد.

من آقای «روی» را چند روز پیش از آمدن بکراچی در الله‌آباد دیدم. یکروز عصر بطور اتفاقی بمنزل ما آمد و من تا آنوقت اصلاً نمیدانستم که او در هند است. من او را بلافاصله شناختم و بخاطر آوردم زیرا در سال ۱۹۲۷ در مسکو دیده بودمش. در کراچی نیز او مرا دید اما شاید این ملاقات ما بیش از پنج دقیقه طول نکشید. در طی سالهای گذشته «روی» مطالب و مقالات زیادی نوشته بود که در آنها همواره از نظر سیاسی روش مرامحکوم میساخت و بدینقرار اغلب تا اندازه‌ی مرا ناراحت میکرد. میان ما اختلافات فراوانی وجود داشت. باوجود این احساس میکردم که کمابیش نسبت به او علاقمندم. بعدها وقتیکه او را بازداشت کردند و مشکلاتی برایش فراهم شد سعی کردم هرچه از دستم برمیآید برای کمکش انجام دهم و البته کار زیادی نتوانستم بکنم. مخصوصاً قدرت فکری فوق‌العادهٔ او مرا مجذوب میساخت. همچنین از آنجا که او در کشور ما

فرد تنهایی بنظر میرسید که همه کس از او دوری میجست بیشتر باو علاقمند میشدم. طبعاً دولت بریتانیا بعلت تعابلات کمونیستی او دائماً او را تحت نظر داشت و تعقیب می کرد. ناسیونالیستهای هند نیز باو علاقه نداشتند و کسانی هم که خود را کمونیست مینامیدند او را یکنفر خائن میشمردند. من میدانستم که پس از سالها اقامت در کشور شوروی و همکاری نزدیک با «کمینترن» از آنها جدا شده بود یا شاید او را کنار گذارده بودند. من نمیدانم که چرا چنین امری اتفاق افتاده بود و هنوز هم نمیدانم. فقط بطور مبهمی اطلاع یافته‌ام که از بعضی جهات با کمونیستهای متعصب اختلاف نظر دارد. اما وقتی میدیدم که همه کس از مردی چون او دوری میجوید سخت متأثر میشدم و در تابستان آن سال ۱۹۳۱ موقعیکه او در زندان بیمار بود و عملاً در انزوا و تنهایی کامل بسر میبرد برخلاف مرسوم خودم بکمیتة دفاعی که برای او تشکیل گردید پیوستم.

یکی از آخرین اقدامات دوران اجلاس کنگره در کراچی این بود که یک کمیته عامله جدید انتخاب کند. معمولاً این کمیته از طرف اعضای کمیته کنگره سراسر هند انتخاب میشد و بنا بر یک سنت عادی، کمیته رئیس کنگره را برای هر سال پیشنهاد میکرد و رئیس هم پس از مشورت با گاندی جی و بعضی همکاران دیگر، اعضای کمیته عامله جدید را پیشنهاد میکرد. اما در آنسال این فورمالیته و این جریان سبب بروز یک واقعه غیر منتظره شد که نتایج تأسف آوری داشت. بعضی از مسلمانان عضو کمیته کنگره سراسر هند با نام یک عضو مسلمان جدید که نامزد عضویت در کمیته عامله بود بمخالفت پرداختند. ظاهراً اعتراض آنها از آنجهت بود که برای عضویت در کمیته عامله آنسال تعداد مسلمانان کم در نظر گرفته شده بود. اما در واقع اصل موضوع برقاوتها و اختلافات شخصی مربوط میشد که در پنجاب وجود داشت و کاملاً جنبه محلی و خصوصی داشت. در هر حال مسلم بود که برای انتخاب پانزده نفر اعضای کمیته عامله نمیشد رضایت همه کس را فراهم ساخت و تمام نظرهارا رعایت کرد. اما نتیجه این شد که گروه معترضین کم در پنجاب از سازمان کنگره جدا شدند و بعده دیگری پیوستند و سازمانی بنام «حزب احرار» یا «مجلس احرار» تشکیل دادند.

بعضی از فعالترین عناصر مبارز مسلمان که در پنجاب در سازمان کنگره بودند و از محبوبترین و با نفوذترین عناصر ما بشمار میرفتند باین اجتماع جدید پیوستند و عده‌ئی از مسلمانان را هم بساخود بآن کشاندند. این حزب جدید مظهر و نماینده طبقات متوسط کوچک و خورده بورژوازی مسلمان بشمار میرفت و نظرهای اقتصادی مبهمی داشت اما بعلت داشتن ارتباطهای نزدیک با توده های مسلمانان نیرومند شد. حزب جدید به شکل اجتناب ناپذیری بسوی شرکت در اختلافات مذهبی و جدائیهای فرقه‌های مذهبی میرفت و

بعدها هم هیجانانی در داخل دولتهای ایالتی هند بوجود آورد. مخصوصاً در کشمیر که در آنجا بیماریهای اقتصادی بامسائل مذهبی بشکل تأسف آوری بهم پیوسته است هیجانان بزرگ و مؤثری ایجاد کرد.

جدا شدن بعدی بعضی از رهبران «حزب احرار» از کنگره برای سازمان کنگره در پنجاب ضایعه بسیار تأسف آوری بود اما در کنگره کراچی این آینده هنوز بهیچوجه مشهود نبود و این جریان بعدها بطور آرام و تدریجی صورت گرفت. این جدا شدن بعلت اختلافی که در مورد انتخابات کمیته عامله کنگره در کراچی پیش آمد روی نمود بلکه ریشههای پنهانی خیلی عمیق تری داشت و خود آن، جهت بادهای و جریانات جدیدی را که در کشور بوجود آمده بود و توسعه مییافت مشخص میکرد و نشان میداد.

پس از پایان کنگره و در موقعیکه ما هنوز در کراچی بودیم اخبار تصادمات و زد و خورد های میان هندوان و مسلمانان در «کانپور» فرارسید و بدنبال آنهم خبر کشته شدن «گانش شنکار ویدبارتی» منتشر شد که بوسیله گروهی از متعصبین که او برای کمک کردن بایشان رفته بود از یا در آمده بود. خبر آن تصادمات هولناک بسیار تأسف آور بود اما مرگ «گانش جی» ما را از هر چیز دیگر بیشتر متأثر میساخت. هزاران نفر از اعضای کنگره و مخصوصاً همه ما مردم ولایات متحده او را میشناختیم. او یکی از عزیز ترین رفقا و دوستان ما بود. مردی شجاع و جسور و دور اندیش و خردمند بود که در هر مورد و هر موقع بانهایت صمیمیت فعالیت میکرد. از آغاز جوانی تمام نیرو و قدرتش را در راه هدفی که دوست میداشت و بخاطر آن میکوشید اختصاص داد. دستهای ابلهانی که او را از پا در آورد، کانپور و تمامی استان ما را از یکی از پربهاترین عناصر مان محروم ساخت. وقتیکه این خبر بکراچی رسید تمام کنگره را متأثر ساخت و مخصوصاً کسانی را که از ولایات متحده بودند بسیار مکدر کرد. زیرا این خبر اهمیت و قایع خشن کانپور را روشن میساخت. اما برای خود او مایه مباهات بود که بشکلی شهامت آمیز و پرافتخار مرده بود.



## تعطیلات و استراحت در جنوب

بزشکان اصرار داشتند که حتماً کمی با استراحت پردازم و تغییر آب و هوا بدهم. بدینقرار تصمیم گرفتم که يك ماه به «سیلان»<sup>۱</sup> بروم. هر چند که سر زمین هند بسیار وسیع است اما در هیچ جا احتمال استراحت فکری برایم وجود نداشت. و محتملاً در هر جایی به رفیق و همکاری بر میخوردم و باز هم سیاست و همان مسائل همیشگی مرا دنبال میکرد. «سیلان» نزدیکترین جایی بود که در عین حال از هند هم خارج بود. بدینجهت باتفاق «کماله» و «ایندیرا»<sup>۲</sup> بآنجا رفتم. از زمان مراجعت از اروپا در سال ۱۹۲۷ نخستین بار بود که به مرخصی میرفتم و نخستین بار بود که میخواستم چند هفته‌گی را با همسر و دخترم آرامی بگذرانم. ما با هم روزهای خوشی را گذرانندیم که دیگر برایم تکرار نشد و گاهی واقعاً تعجب میکنم و از خود میپرسم که آیا آن ایام واقعیت داشت؟

معهدنا غیر از دو هفته‌گی که در «نووارالیا» گذراندم. استراحت واقعی برایم وجود نداشت و تصویری بیش نبود. از کثرت پذیراییها و انواع مهربانیها که همه مردم نسبت به ما نشان میدادند خسته میشدیم. این مهربانیها بسیار مطبوع بود اما اغلب خسته کننده میشد. در «نووارالیا» هیچ روزی نبود که دهقانان و کارگران کشاورزی و مردانیکه در مزارع چای کار میکردند بسراغ ما نیایند. آنها اغلب فرسنگها راه را پیاده طی میکردند تا یک دسته گل صحرائی یا مقداری سبزی یا کره برای ما هدیه بیاورند.

اغلب برایمان بسیار دشوار بود که بتوانیم با هم حرفی بزنییم و فقط بساین قناعت میکردیم که تبسم کنان بهم نگاه کنیم. خانه کوچک ما همیشه از هدایای آنها که باوجود منتهای فقر خود بما میدادند پر بود و ما این هدایا را به بیمارستانها و یتیم خانه‌ها میدادیم.

۱- جزیره سیلان در جنوب شرقی هند با وجود ارتباط فراوان که با هند دارد جزو این کشور نیست و

اکنون هم دولت مستقلی دارد. م.

اغلب بگردش میرفتیم ، به تماشای مکانهای مشهور جزیره میرداختیم از صومعه‌های بودائی ، خرابه‌های تاریخی و جنگلهای استوائی دیدن میکردیم . یادم هست که يك مجسمه بسیار قدیمی «بودا»<sup>۱</sup> در حال چهار زانورا در «آنوراداپورا» دیدیم که از تماشای آن بسیار لذت بردم . یکسال بعد موقعیکه در زندان «دهرادون» محبوس بودم یکی از دوستان سیلانی عکسی از این مجسمه را برایم فرستاد که آنرا همواره در روی میز کوچکم ، در سلول زندانم حفظ میکنم . این عکس همواره همچون رفیق پرارزشی با من ماند و حالت قدت پر آرامشی که از خطوط سیما و چهره «بودا» نمایان بود در لحظات ضعف روحی بمن کمک میداد تا شهامت خود را باز یابم و بر خویش غلبه کنم .

اصولاً «بودا» همیشه مرا بخود مجذوب میساخته است بدون آنکه بتوانم بدرستی علت آنرا بیان کنم . این جذبۀ درمن يك نوع حالت احساسی بود که بهیچوجه جنبه مذهبی نداشت . هرگز آیات و مطالب خشکی که در اطراف آئین بودائی بوجود آورده اند برایم ارزشی نداشته است . بلکه خود او و شخصیت عظیم او بود که مرا مجذوب میساخت . شخصیت حضرت مسیح نیز برای من تأثیر وجدانیت خاصی داشته است .

اغلب برایم اتفاق افتاده است که در صومعه‌ها یا در جاده‌ها با «بهیکوس» ها (رهبانان بودائی) مصادف شده‌ام . که در همه جا مورد احترام همه کس قرار میگرفتند حالتی که مخصوصاً در قیافه‌های ایشان نمایان بود اغلب صلح و آرامش فوق‌العاده‌ئی را نشان میداد و يك بیعلاقگی و بی‌اعتنائی عجیب نسبت به غمها و نگرانیهای دنیا را منعکس میساخت . آنها رویهمرفته قیافه‌های دانشمندی نداشتند و آثار تلاشهای فکری در ایشان دیده نمیشد . مثل این بود که زندگی برای ایشان همچون شرط آرامیست که به آهستگی بسوی اقیانوس عظیمی جریان دارد . من با علاقه بایشان مینگریستم و گاهی هم دلم میخواست که مثل ایشان باشم و زندگی صورت آرامی داشته باشد اما در عین حال خوب میدانستم که سرنوشت و تقدیر من در این اقیانوس زندگی با ایشان بکلی متفاوت است و هرگز برای من لنگر گاه مطمئنی وجود نخواهد داشت . همواره طوفانهایی که در درونم و در خارج از خودم میفرند مرا در تلاطم خواهند داشت . و از طرفی هم اگر هم يك بندر و لنگر گاه مطمئن در برابرم گشوده میشد و مرا با آبهای آرام خود احاطه میکرد آیا واقعاً من خود راضی و خشنود می‌بودم ؟ همیشه این سؤال را از خود میپرسم و هنوز جواب درستی برایش ندارم .

معهدا باید بگویم که از پناهگاه موقتی که در سیلان پیدا کرده بودم فوق‌العاده

۱- پیامبروفیلوف بزرگ روحانی که در حدود ۲۵۰۰ سال پیش زندگی کرده است و اکنون بیش از ۵۰۰ میلیون نفر در هند و چین و آسیای شرقی پیرو آئین او هستند - م .

لذت میبردیم و مدتی تمام وجودم را به آرامش مطبوع و زیباییهای رؤیا پرور این جزیره جنوبی سپردم و از محیط گرم و استوایی آن بهره‌مند میشدم. سیلان با حال آن زمان من سازگار بود و زیباییهای این جزیره بمن آرامش بسیار میبخشید. اما یکماه تعطیل ما سرعت سپری شد و باید بزودی با آن آرامش وداع میکردم.

از آن سر زمین زیبا و مردم آن خاطرات فراوانی در من باقی ماند و یاد آنها در روزهای دراز و تهی زندان برایم معاشری لذت بخش است. از آن زمان واقعه کوچکی در خاطر من مانده است که تصور میکنم در نزدیکی «جافنا» روی داد. یکروز معلم و شاگردان یکی از مدارس، اتومبیل ما را متوقف ساختند و بنا چند کلمه خوش آمد گفتند. قیافه‌های گرم و پر حرارت آن پسران ما را احاطه کرده بود ناگهان یکی از میان آنان بیرون آمد و دست مرا بشدت فشرد و تکان داد و بدون هیچ سوال و مقدمه‌ئی گفت «من ترسی ندارم!» یاد آن قیافه فراخ و گشاده با آن چشمهای گیرا و درخشان و با آن همه نیرو و اراده در خاطر من ثبت شده است و هرگز از نظرم دور نمی‌رود. هیچ نمیدانم او که بود، حتی اثر او را هم گم کرده‌ام. اما در هر حال اعتقاد دارم که او در هر جا هست در حرف خود باقیست و هرگز در مواجهه با زندگی و مشکلات آن ترس و تزلزلی نخواهد داشت. ما از راه هند جنوبی و درست از دماغه جنوبی «کومرون» که بشکل حیرت‌انگیزی آرام بود باز گشتیم و از «تراوانکور» و «کوچین»، «مالابار»، «میسور»، «حیدرآباد» عبور کردیم که مخدوطی از پیشرفته‌ترین و عقب مانده‌ترین دولت‌های نیمه مستقل هندی هستند. «تراوانکور» و «کوچین» از حیث سطح فرهنگ از قسمتهای هند انگلیس خیلی جلوتر بودند، «میسور» نیز از نظر تکامل صنعتی جلو بود و حیدرآباد از بقایای تقریباً دست نخورده عهد فتودالی بشمار میرفت.

در همه جا چه از طرف مقامات رسمی و چه از طرف توده‌های مردم با گرمی و مهربانی استقبال میشدیم. اما احساس میکردم که در پشت ادب و احترامی که مقامات رسمی می‌نمودند یک ترس و نگرانی از ملاقات ما وجود داشت. در آنوقت در

۱. سرزمین هندوستان در زمان تسلط بریتانیا از نظر حکومت و اداره دو قسمت میشد. یکی قسمتی که بنام هند بریتانیا نامیده میشد. مرکز آن دهلی بود و تحت حکومت تاج السلطنه هند قرار داشت و در استانهای مختلف آن هم حکمرانان انگلیسی در رأس دولت محلی و ایالتی قرار داشتند.

قسمت دیگر دولت‌ها و راجه نشین‌های بزرگ و کوچکی بودند که بصورت نیمه مستقل و خودمختار در سراسر هند پراکنده بودند و هر یک جداگانه با دولت بریتانیا اتحادی داشتند و یا چند مستشار انگلیسی در آنها وجود داشت. پس از استقلال هند این دولت‌های نیمه مستقل هم ضمیمه هند گشتند و اکنون جزو استانهای هند

«میسور» و «تراوانکور» ظاهراً تا اندازه‌ئی برای فعالیت‌های سیاسی آزادی وجود داشت اما در حیدرآباد بهیچوجه امکان چنین فعالیت‌هایی نبود و من در زیر ادب و احترامی که نسبت بمانا برآز میشد خفقان و دل‌تنگی شدیدی احساس میکردم. بعداً در دولت‌های میسور و تراوانکور نیز آزادی‌های عمومی محدود گشت و فعالیت‌های سیاسی که تا آنوقت مجاز بود ممنوع شد.

در «بنگالور» مرکز دولت میسور بمناسبت يك میتینگ عظیم پرچم ملی را بر فراز يك دکل بسیار بلند فلزی به اهتزاز آوردم. کمی بعد از عزیمت من از آن شهر آن دکل را فروافکندند و درهم شکستند و دولت محلی فرمانی صادر کرد که از آنپس بر افراشتن پرچم ملی جرم شناخته خواهد شد. این اهانت و توهین نسبت به پرچمی که من آنرا برافراشته بودم خیلی مایه رنجم شد.

در «تراوانکور» اکنون وضع طور است که کنگره هم يك سازمان غیر قانونی بشمار می‌آید و کسی حق ندارد که عضو آن باشد در صورتیکه در هند بریتانیا که تحت حکومت مستقیم انگلستان بود حتی در دوران نهضت نافرمانی سازمان کنگره غیر قانونی نبود. در هر دو دولت «میسور» و «تراوانکور» آزادی فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیز که سابقاً وجود داشت از میان رفته است. در واقع آنها هم اکنون بعقب‌رفته‌اند. حیدرآباد البته هیچ پیشرفتی نکرده است و هنوز هیچگونه فعالیتی در آن مقدور نیست زیرا هرگز چنین آزادی‌هایی در آنجا وجود نداشته و هیچ نوع فعالیت سیاسی در آنجا نبوده است. در حیدرآباد کسی يك میتینگ سیاسی بخاطر ندارد و حتی دسته‌های اجتماعی و مذهبی هم مورد سوء ظن هستند و باید اجازه مخصوصی برای خود کسب کنند. در آنجا هیچ روزنامه‌ئی منتشر نمیشود و بعنوان جلوگیری از فساد احتمالی که از خارج نفوذ کند روزنامه‌های دیگری هم که در سایر نواحی هند انتشار می‌یابد در آنجا ممنوع میباشد تسلط پلیس و حکومت پلیسی بشکلی است که حتی از روزنامه‌های اعتدالی هم جلوگیری میکنند.

در «کوچین» محله معروف به محله «یهودیان سفید» را بازدید کردیم. ویکی از مراسم مذهبی آنها را هم در صومعه و کنیسه قدیمشان دیدیم. این یهودیان يك فرقه کوچک و بسیار قدیمی هستند که در این منطقه يك زندگی منحصر بفرد و مخصوصی دارند و بتدریج هم از میان می‌روند. بمانا میگفتند که آن قسمت از شهر «کوچین» که در اختیار آنهاست به بیت المقدس قدیمی که در توراة توصیف شده شباهت دارد. آنچه در این باره میتوان

۱- پرچم ملی همین پرچمی است که اکنون پرچم هندوستان میباشد. در دوران تسلط بریتانیا پرچم رسمی هند پرچم بریتانیا بود. اما کنگره و شهرداریها و سازمانهای ملی و مردم این پرچم سه رنگ سبز، سفید، نارنجی را پرچم ملی میشناختند و در تظاهرات و اجتماعات خود بکار میبردند. م

گفت این است که آن محله بسیار قدیمی و فوق‌العاده مخروبه و مندرس است . همچنین در روی ساحل «مالابار» شهرهایی را دیدیم که اهالی آن مخصوصاً از مسیحیان سریانی تشکیل شده اند . شاید عده کمی میدانند که مسیحیت از نخستین قرن میلادی و خیلی پیش از آنکه اروپا متوجه این مذهب گردد ، در هند توسعه یافته است . این آئین در جنوب هند ریشه‌های استواری پیدا کرد . هرچند که اسقف بزرگ مسیحیان سریانی در شهر انطاکیه و در سوریه است اما مذهب این مسیحیان هند کاملاً جنبه محلی دارد و با دنیای خارجی ارتباطش بسیار ضعیف است .

همچنین ما در اینجا با عده‌ئی از مسیحیان نسطوری برخوردیم که موجب کمال تعجب شد . کشیش آنها بمن گفت که عده ایشان به حدود ده هزار نفر میرسد . تا آنوقت من تصور می‌کردم که مسیحیان نسطوری مدتهاست در فرقه‌های دیگر مسیحی تحلیل رفته‌اند و نمیدانستم که آئین نسطوری هم در هند هواداران و پیروانی داشته و دارد . اما برایم نقل می‌کردند که سابقاً این آئین پیروان فراوان و فعالی داشته است که حوزه فعالیت و نفوذ ایشان در سمت شمال تا حدود «بنارس» هم میرسیده است .

سپس از حیدرآباد عبور کردیم و مخصوصاً خواستیم خانم «ساروجینی نایدو»<sup>۱</sup> و دخترانش «پادماجا» و «لیلامانی» را ببینیم . در دوران اقامت مادر حیدرآباد يك اجتماع از زنان «برده نشین»<sup>۲</sup> در منزل ایشان تشکیل گردید تا بازن من ملاقات کنند . ظاهراً در آنجا «کماله» هم بسخن پرداخته بود و درباره آزادی زن سخن رانده بود و بشنوندگان خود توصیه کرده بود که بقوانین کهنه پابند نباشند و به اراده مردها تسلیم نشوند (کماله باین مبارزه خیلی علاقه داشت)؛ جالب توجه بود که دوسه هفته بعد یکی از شوهران این شهر در منتهای یأس و ناامیدی نامه‌ئی از حیدرآباد برای «کماله» فرستاد و باو نوشت از زمانی که او بحیدرآباد رفته است در رفتار زنش تغییرات محسوسی ملاحظه میکند . دیگر زنش بحرفهای او گوش نمیدهد و موافق میل او رفتار نمیکند . دائماً به مباحثه و گفتگومی پردازد و حتی گاهی هم روشهای تجاوزآمیز دارد .

هفت هفته پس از موقعیکه در بمبئی بقصد سیلان به کشتی نشستیم دوباره باین شهر برگشتیم . و هنوز از راه نرسیده از نودر گرداب سیاست کنگره فرو رفتیم . باید کمیته عامله تشکیل میشد و مسائل حیاتی را که در پیش بود مورد مطالعه قرار میداد . تحول

۱- به حاشیه صفحه ۷۸ رجوع شود . خانم ساروجینی نایدو اصلاً از مردم حیدرآباد بود و منزل وزندگیش

در این ناحیه بود . م

۲- در متن انگلیسی عیناً همین کلمه فارسی بکار رفته است و منظور زنانیست که در حجاب و در اندرون‌خانه

بسر می‌برند - م .

سریع اوضاع در کشور ، بن بستى که در مسئله دهقانى در ولايات متحده پيش آمده بود، توسعه فوق العاده و حيرت انگيز نهضت «سرخ پيراهنان» در استان مرزى که در تحت رهبرى خان عبدالغفار خان پيش ميرفت همه در برابر ما قرار داشت .

وضع بحرانى بنگال ، مسئله هميشگى ولايتحل فرقه هاى مذهبى ، منازعات محلى ميان اعضاى کنگره و مقامات دولتى که دائماً پيمان دهلى را متقابلاً برخ يکديگر میکشيدند و از اين قبيل مسائل مهم نيز بسيار وجود داشت . بعلاوه يك مسئله اصلى و اساسى هم بود که دائماً مثل يك ترجيع بند تکرار ميشد : آيا «کنگره» در دومين «کنفرانس ميز گرد» نماينده تى خواهد داشت ؟ و آيا مهاتما گاندى بايد در آن شرکت کند؟

## تصادمات در دوران متارکه

آیا گاندی جی باید به لندن برود و در کنفرانس میزگرد شرکت کند یا نه؟ این سؤال بارها و بارها مطرح میشد بدون آنکه برای آن جواب قاطعی معلوم گردد. هیچ کس حتی کمیتهٔ عامله و خود گاندی جی هم تا آخرین لحظه چیزی نمیدانست زیرا جواب این سؤال با بسیاری چیزها ارتباط پیدا می کرد و جریان حوادث طوری بود که دائماً اوضاع را بشکل جدیدی در میآورد. در پشت این سؤال و این مسئله مشکلات واقعی و فراوان آن زمان خود نمایی میکرد.

از طرف دولت بریتانیا و دوستانش دائماً بما میگفتند و تکرار میکردند که نخستین کنفرانس میزگرد، خطوط اصلی قانون اساسی را برای هند آینده تعیین کرده است، چهار-چوبهٔ اصلی و حدود این قانون اساسی بوجود آمده است و اکنون جز این کاری باقی نیست که جزئیات آن معلوم گردد. اما نظر گنگره چنین نبود و عقیده داشت که باید از هیچ شروع کرد و کار را بکلی از سر گرفت. راست است که «گنگره» بعزت توافق با «پیمان دهلی» با اصول تشکیل یک نوع فدراسیون در هند موافقت کرده بود و فکر حمایت از هند را هم پذیرفته بود. اما کسان زیادی در بین ما بودند که از مدت‌ها پیش فکر میکردند که لازم است یک قانون اساسی برای هند بوجود آید و تشکیل یک فدراسیون در هند بهترین راه حلی برای این موضوع است. منتها پذیرفتن این اصول مفهومی آن نمیبود که آن شکل مخصوص فدراسیون را که کنفرانس میزگرد لندن تعیین کرده است نیز قبول داشته باشند و بپذیرند. اصل تشکیل یک فدراسیون هند با اصل استقلال و با اصل تغییر شکل اجتماعی که مورد نظر ما بود مبیانتهی نداشت و سازگار بود اما گنگره بهیچوجه با جملهٔ معروف «حمایت و مراقبت» دولت بریتانیا نسبت به هند موافقت نداشت زیرا این موضوع علاوه بر آنکه حق حاکمیت مطلق هند را محدود میساخت ممکن بود مشکلات جدیدی هم برای ما فراهم سازد. البته در این مورد هم جملهٔ توضیحی «بمنظور حفظ منافع هند» بکمک ما میآمد

و جای بحثی باقی میگذاشت که ما میتوانستیم با استفاده از آن برای این مشکلات فائق شویم. منتها این توفیق خیلی زیاد نبود و موقعیت ما را بهتر نمیساخت. در هر حال کنگره کراچی مشخص کرده بود که قانون اساسی جدید در صورتی قابل قبول خواهد بود که حق کنترل مطلق را در کارهای دفاع از کشور و مسائل سیاست خارجی و سیاست اقتصادی و مالی برای دولت آینده هند تضمین کند و دولت هند ناچار نباشد که در سیاست خارجی خود از سیاست دولت بریتانیا تابعیت و پیروی داشته باشد.

بعلاوه قطعنامه‌ئی که در باره حقوق اساسی در کنگره کراچی تصویب شده بود نیز بعضی تغییرات سیاسی و اقتصادی را که باید صورت میگرفت تعیین کرده بود و تا اندازه‌ئی برنامه کنگره و تکلیف کار را روشن میساخت.

تمام این مسائل با بسیاری از تصمیمات و مصوبات کنفرانس میز گرد سابق ناسازگار بود. همچنانکه با نظر و طرز کار دولت موجود در هند هم مغایرت کلی داشت. رفته رفته و به مرور زمان، میان نظر کنگره و نظر دولت در باره مواد «پیمان دهلی» شکاف محسوسی بوجود آمده بود و چنین بنظر میرسید که این شکاف فعلاً غیر قابل ترمیم است.

بسیاری از سران کنگره، حتی خود گاندی جی، با وجود خوشبینی مفرط که داشتند بنظرشان نمیرسید که در يك کنفرانس میز گرد جدید در لندن بتوان به توافق رسید. با اینهمه ناامید هم نبودند و باین جهت تصمیم گرفته شد که حد اکثر کوشش برای کامیابی بکار رود. ما احساس میکردیم که در هر حال باید همین کوشش را در راه ادامه و اجرای دقیق پیمان دهلی هم بکار برد.

در راه شرکت ما در کنفرانس جدید میز گرد دو مشکل وجود داشت. از يك طرف ما نمیتوانستیم به لندن برویم مگر آنکه آزادی بیان کامل و حق دفاع از نظریاتمان بر ایمان تضمین شده باشد و ما را مقید نسازند که در زمینه محدودی بذاکره پردازیم و بگویند در باره فلان موضوعات قبلاً تصمیم گرفته شده است. از سوی دیگر هر روز ممکن بود که با پیش آمدن يك ماجرا، جریان حوادث تغییر یابد و میان ما و دولت اختلاف شدیدی پیش آید. در واقع اوضاع جاری هند مانع شرکت ما در کنفرانس مزبور بود. ممکن بود وضع بطور ناگهانی عوض شود و ما تحت فشار واقع شویم. اگر چنین امری رخ میداد ما نمیتوانستیم هند و خانه خود را رها کنیم و خودمان بعبارت پردازی و سخنرانی در مجمع پرشکوهی مانند کنفرانس میز گرد لندن سرگرم باشیم.

بطوریکه قبلاً گفتم، در هند اوضاع خیلی زود تحول مییافت. این تحولات در همه جا و مخصوصاً در بنگال، در ولایات متحده و در ایالات مرزی کاملاً نمایان بود. در بنگال انعقاد پیمان دهلی تفاوت عظیمی در اوضاع پیش نیاورده بود و حتی اوضاع



بدتر هم شده بود. هر چند که زندانیان مربوط بحوادث نافرمانی آزاد شدند اما هنوز هم هزاران نفر زندانی سیاسی که با نهضت نافرمانی ارتباط مستقیم نداشتند در زندانها بودند. و باز هم بازداشت اشخاص باتهام نطقها و فعالیتهای سیاسی باصطلاح «تحریک آمیز» ادامه داشت. بطور کلی معلوم بود که فشار و تضییقات دولتی بطور غیر رسمی ادامه می یافت. بنگال بعلت اینکه در آنجا تروریسم رواج داشت برای کنگره صورت يك مسئله غامض و دشوار را داشت. در مقایسه با فعالیت های عمومی کنگره و نهضت نافرمانی عمومی فعالیت های تروریستی بنگال ناچیز و بی اهمیت بود اما این قبیل اقدامات تروریستی سر و صدای زیاد بوجود می آورد و توجه عمومی را بخود جلب میکرد. حوادث بنگال حتی کار کنگره را در استانها و نواحی دیگر هم دشوار میساخت زیرا تروریسم محیطی بوجود می آورد که مانع اقدامات مسالمت آمیز و مستقیم بود. عملیات تروریستی طبعاً فشار و تضییقات دولت را برمی انگیزت و دولت باین بهانه عناصر تروریست و غیر تروریست را بدون تفاوت یکسان تحت فشار قرار میداد.

برای پلیس و دستگاههای اجرایی محلی بسیار دشوار بود که بتوانند در اجرای فرمانها و مقررات استثنائی که باصطلاح برای برقراری امنیت برضد تروریست ها وضع میشد میان تروریست های واقعی با اعضای کنگره و کارگران و دهقانان و سایر عناصری که فعالیت سیاسی و اجتماعی داشتند تفاوتی بگذارند. بدین جهت کسان بسیاری که ابدأ با تروریسم ارتباط نداشتند نیز فقط بخاطر فعالیت های سیاسی دیگر از سالها پیش تا کنون بدون هیچگونه محاکمه در زندانها مانده بودند. آنها حتی فرصت نمی یافتند که بیگناهی خود را هم ثابت کنند و حتی اصلاً معلوم نمیشد چرا در زندان هستند زیرا آنها را بهیچ دادگاهی نمیردند. با وجود آنکه حکومت انگلیسی هند مقررات فراوانی برای محکوم ساختن اشخاص داشت که بآسانی نمیشد از چنگ آنها گریخت. پلیس دلائل کافی برای محاکمه آنها نداشت. بسیار اتفاق می افتاد که دادگاهی يك نفر متهم را تبرئه میکرد و آزاد میساخت اما بلافاصله پلیس او را مجدداً توقیف میکرد و بزندان میبرد و با او مثل يك نفر زندانی محکوم رفتار میشد در حالی که هیچ نوع اتهام و محاکمه ای در مورد او وجود نداشت.

کمیته عامله کنگره در مقابل وضع دشوار و تحریک کننده بنگال خود را کاملاً ضعیف و ناتوان میدید و همواره ازین جهت با مسائل و مشکلات تازه مواجه میشد. بهمین دلیل تصمیم گرفت که در آن استان جریان حوادث را بحال خود بگذارد و در باره آن هیچ اظهار نظری نکند. بدیهی است این تصمیم خود نشانه ضعف و ناتوانی بود و راه حل صحیحی برای مشکلات فراوان مربوط باین استان بشمار نمیرفت اما جریانات شکلی

داشت که بزحمت ممکن بود راه حل دیگری پیدا کرد. در مقابل این تصمیم بنگال هم از کنگره ناراضی بود و دستگاه عامله آنرا متهم میساخت که تعمداً اوضاع آن ایالت را مورد غفلت قرار میدهد و در لحظات حساس و دشوار آن ایالت را بحال خود رها میکند و تنها میگذارد. البته این نظر صحیح نبود. زیرا در آنوقت سراسر هند از رنجهای بنگال رنج میبرد اما نمیدانست علاقه و همدردی شدید خود را به چه وسیله، چگونه و بصورت چه کمک مؤثری بیان کند. بعلاوه هر ناحیه برای خود گرفتاریهای خاصی داشت.

در ولایت متحده هم وضع دهقانان روز بروز بدتر و شدیدتر میشد. دولت ایالتی اتخاذ تصمیم در باره تخفیف مالیاتی و بهره مالکانه را بتأخیر میانداخت. نیروهای دولتی برای دریافت مالیات و بهره مالکانه به مداخله پرداختند. اموال دهقانان را بزور میگرفتند و آنها را از زمینهایشان بیرون میراندند. در دورانی که من تعطیلات و مرخصی خود را در سیلان میگذراندم در ولایات متحده بخاطر جمع آوری بهره مالکانه دوسه اغتشاش و تصادم کم اهمیت روی داده بود که در جریان آنها یکی از مالکین بزرگ و چند تن از مباشرین کشته شده بودند. گاندی جی شخصاً به «ننی تال» برای ملاقات حاکم و فرماندار کل «سر ملکولم هایللی» رفته بود اما بدون نتیجه. فرماندار انگلیسی خود را موافق اعلان تخفیف مالیاتی نشان داده بود، اما در واقع بدروغ و حيله. زیرا در حالیکه دولت با تخفیف مالیاتی موافقت میکرد فشار بددهقانان زیادتر میشد و در نتیجه خشم و ناراحتی در میان دهقانان هم افزایش می یافت. دولت و مالکین مشترکاً فشار میآوردند و دهقانان را هزار هزار از زمینهایشان بیرون میراندند و اموالشان را توقیف میکردند. وضع طوری بود که در هر کشور دیگری که میبود به يك طغیان و شورش عمومی توده هامنتهی میگشت. اگر در آنجا شورش ظهور نکرد تا اندازه زیادی بر اثر فعالیت عناصر فعال و تعلیمات کنگره بود که دهقانانرا از اعمال خشونت آمیز منع میکرد هر چند که دهقانان مورد خشونت هم قرار میگرفتند.

در این جریانها تنها این موضوع تسلی بخش بود که بر اثر بحران اقتصادی و سقوط عجیب قیمتها طبقات فقیر و از جمله خود دهقانان میتوانند از محصول کار خود غذایی گیر بیاورند و شکمی سیر کنند در حالیکه مدتها بود چنین وضعی بخود ندیده بودند.

در ایالت مرزی نیز يك حالت هیجان دائمی شبیه به بنگال وجود داشت و پیمان دهلی هیچ آرامشی بوجود نیاورده بود. دولت دائماً در دست نظامیها بود که برای کوچکترین جرم کیفرهای شدید میدادند و انواع قوانین استثنائی را عمل میکردند. در مقابل این افراطها بود که نهضت «سرخ پیراهنان» برهبری خان عبدالغفار خان بوجود

آمده بود و توسعه می یافت. عبدالغفار خان یکی از افراد قبایل «پاتان» و مرزی بلند بالا و تنومند بود که قدش به ۱۹۰ سانتیمتر میرسید و بسیار فعال بود. وقتی که باتفاق افسران از قریه ئی بقریه دیگر میرفت همه جا هوادارانی برایش پیدا میشد و شعب نهضت او تشکیل میگردد بطوریکه بزودی شعبات سازمان «خدای خدمتگار» در سراسر استان مرزی گسترده شد. با وجود تمام اتهاماتی که به او نسبت میدهند فعالیت «سرخ پیراهنان» و هواداران خان عبدالغفار خان کاملاً مسالمت آمیز بود و هرگز حتی يك عمل خشونت آمیز هم بطور مسلم از جانب او صورت نگرفت. در هر صورت «پاتانها» اصولاً و بنا بر سنن قدیمی خود جنگجو و خشن بودند. آنها در يك منطقه مرزی پر اهمیت زندگی میکردند. توسعه برق آسای این نهضت وسیع و با انضباط که با نهضت ملی هند هم ارتباط نزدیک حاصل کرد دولت را سخت نگران و مضطرب میساخت. من نمیدانم که آیا آنها واقعاً تا چه اندازه به مبارزات مسالمت آمیز و عدم خشونت که کنگره تعلیم میداد اعتقاد داشتند اما در هر حال دولت از نیروی آنها سخت بیمناک و نگران بود و حساب میکرد که در صورت يك تصادم و زد و خورد احتمالی نیروی کنونی آنها و قدرت مقاومتشان برای دولت فوق العاده خطرناک است.

این نهضت بزرگ تحت ریاست بی چون و چرای خان عبدالغفار خان قرار داشت که با القاب «فخر افغان» و «فخر پاتان» و «گاندی سرحد» معروف بود و در میان تمام قبایل مرزی و ایالات سرحدی بملت شہامت و بی باکی خود محبوبیت فراوان و حیرت انگیزی بدست آورده بود و بهیچوجه از مشکلات و مخالفتهای دولت ناک نداشت.

در او هیچ يك از خصوصیات يك سیاستمدار عادی وجود نداشت. بهیچوجه در فکر طرح نقشه و مانورها و اتخاذ روشها و تاکتیکهای گوناگون نبود. آن مرد راست و صریح که فکرش هم مثل جسمش مستقیم و راست بود از پر حرفی و مجامله خوشش نیامد و يك منظور بیش نداشت و آن این بود که ولایت خودش را در درون يك هند آزاد، آزاد به بیند. موضوع قانون اساسی و قانونگزاری و این قبیل مسائل در نظر او مبهم بود و توجه او را جلب نمیکرد. او هوادار عمل و اقدام بود. مهاتما گاندی يك نوع عمل و اقدام مسالمت آمیز را تعلیم میداد که فوق العاده مورد پسندش واقع میشد. اما برای اقدام و فعالیت به سازمان دادن احتیاج بود و او بدون اینکه در فکر اساسنامه و مرامنامه و این قبیل چیزها باشد سازمانی بوجود آورده بود. و آنها هم با چه موفقیتی!

۱ - لقبهای مذکور در فوق در متن انگلیسی هم به همین صورت و بزبان فارسی قید شده است زیرا قبایل پاتان که با افغانها خویشاوندی دارند بازبان نزدیک پارسی صحبت میکنند و به همین جهت این القاب باین صورت فارسی بکار میرفته است. م.

گانندی جی اورا مجذوب خود میساخت . در آغاز کار تا مدت‌ها حجب و شرم او و فکر اینکه نباید خود را هم طراز با مهاتما بشمارد سبب میشد که از هر نوع ملاقات با گانندی جی اجتناب ورزد و از او دور بماند . بعدها ، آندویا هم ملاقات کردند و در باره بعضی مسائل بگفتگو پرداختند ، و روابط ایشان خیلی زیاد شد . واقعاً تعجب آور بود که چگونه این پاتان جنگجو می‌توانست فکر عدم خشونت و فلسفه گانندی جی را خیلی بهتر و بیشتر از ما بپذیرد . از آنجا که او یابن اصول اعتقاد پیدا کرده بود توانست اطرافیان و مردم هوادار خود را در برابر تحریکات دشمن و فتنه انگیز بهای علنی که از طرف دولت و دستیارانش بعمل می‌آمد آرام و خاموش نگاهدارد . کاملاً نادرست خواهد بود که تصور کنیم اهالی استان مرزی فکر هر نوع خشونت را از خود دور ساخته بودند . همچنانکه این مطلب را درباره مردم هیچ یک از استانها نمیشد گفت . توده‌های مردم خیلی باسانی به هیجان می‌آیند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند و موقعی که به هیجان آمدند هیچ کس نمیتواند پیش بینی کند که چه خواهند کرد . اما اهالی استان مرزی در جریان تحریکات سال ۱۹۳۰ و سالهای بعد چنان انضباط و نظمی نشان دادند و چنان خویشان داری کردند که واقعاً برای همه کس حیرت‌انگیز بود .

مقامات رسمی دولت و بعضی از هموطنان کوتاه بین ما از گوشه چشم خود به «گانندی سرحد» مینگرند . هرگز نمیخواهند حرفهای او را بشنوند و همیشه با احساساتی شدید و گوناگون درباره اومی اندیشند . جریان سالهای اخیر ، او و سایر دوستان استان مرزی را به مبارزین کنگره در سایر نواحی هند نزدیکتر ساخته است و در میان ایشان علائق دوستی و رفاقت متقابل افزایش یافته است . از سالها قبل عبدالغفار خان را در محافل کنگره میشناختند و نسبت به او احترام و علاقه داشتند . اکنون او خیلی بیش از یک رفیق منفرد اهمیت دارد . در نظر سایر مردم هند او مظهر شهامت و فداکاری مردمی دلیرو تسلیم ناپذیر بشمار میرود که در مبارزه مشترک ملی رفقای رشید و ثابت قدمی برای ما هستند .

مدتها پیش از آنکه درباره عبدالغفار خان مطالبی بشنوم برادرش دکتر خان صاحب را میشناختم که در بیمارستان «سنت توماس» در لندن دانشجوی بود . من آنوقت در کمبریج تحصیل میکردم . بعداً موقعی که من خود را برای وکالت دادگستری آماده میساختم او یکی از دوستان نزدیک من شد و در موقعی که در لندن بودم کمتر روزی اتفاق میافتاد که یکدیگر را نبینیم . وقتی که من به هند برگشتم او در انگلستان ماند و سالها در آنجا اقامت داشت . در دوران جنگ بخدمات پزشکی مشغول بود . بالاخره او را در زندان «ننی» باز یافتیم .

۱ - دکتر خان صاحب که از مردان مبارز و ملی هند بود اکنون از شخصیت های ممتاز کشور پاکستان

« سرخ پیراهنان » اگر چه با کنگره همکاری میکردند اما بصورت يك سازمان مستقل و جداگانه باقی ماندند. آنها وضع خاصی داشتند. تنها رشته ارتباط آنها با کنگره شخص عبدالغفار خان بود اما بالاخره این موضوع در تابستان سال ۱۹۳۱ از طرف کمیته عامله کنگره ورهبران نهضت مذکور مورد مطالعه قرار گرفت و از آن پس نهضت سرخ پیراهنان رسماً به کنگره پیوست و سازمانهای آن قسمتی از سازمان کنگره بشمار رفت.

گانندی جی بسیار مایل بود که بلافاصله بعد از کنگره کراچی باستان مرزی برود اما دولت بهیچوجه با این فکر روی موافق نشان نمیداد. چندماه بعد وقتی که مقامات رسمی دولت باردیگر از فعالیت های سرخ پیراهنان شکایت داشتند باز گانندی جی درخواست کرد که به آنجا برود اما بازم با قصد او موافقت نکردند. حتی بمن هم اجازه رفتن به آن استان را ندادند. ما هم بملاحظه رعایت «پیمان دهلی» نمیخواستیم استان مرزی را بمخالفت بادولت برانگیزیم و بهانه های بدست دولتی ها بدهیم.

مسئله دیگری که در برابر کمیته عامله قرار داشت موضوع فرقه های مذهبی بود که همچنان بهمان حال باقی بود. در این زمینه اتفاقات تازه ای روی نداده بود اما پیدا بود که در آینده باز مشکلات تازه ای فراهم میشد. کنفرانس میزگرد که قرار بود دوباره تشکیل شود باین موضوع اهمیت زیادی میداد. دولت بریتانیا بشکلی علنی اصرار میورزید که در کنفرانس مزبور این موضوع را پیش بکشد و بصورت مهمترین مسئله قلمداد کند درحالیکه مسائل اساسی و مهمتر را به عقب میراند و تحت الشعاع آن قرار میداد. اشخاصی که برای شرکت در کنفرانس در نظر گرفته شده بودند مخصوصاً کسانی بودند که به مسئله اختلافات فرقه های مذهبی و جدائی آنها اهمیت میدادند و این موضوع را بر منافع مشترک مردم هند مقدم میداشتند. دولت با کمال دقت مراقبت کرده بود که هیچ يك از رهبران ملی مسلمانان که هوادار همکاری با هندوها و کوشش مشترك در راه تحصیل استقلال ملی هند بودند باین کنفرانس راه نیابند. گانندی جی احساس میکرد که اگر کنفرانس آینده میزگرد از ابتدا بخواهد باین مسئله مبهم پردازد و وقت خود را صرف آن کند مسائل واقعی اقتصادی و سیاسی تا اندازه ای تحت تأثیر آن قرار خواهند گرفت و زیان خواهند دید و باین جهت در این شرایط رفتن او بکنفرانس نتیجه ای نخواهد داشت و بهین علت به کمیته عامله اعلام داشت که به لندن نخواهد رفت مگر آنکه قبلاً گروه های ذی علاقه درباره موضوع فرقه های مذهبی میان خود توافق حاصل کرده باشند. غریزه او در این زمینه او را بدرستی راهنمایی کرده بود و اشتباه نمیکرد. با وجود این کمیته عامله بصورت دیگری تصمیم گرفت و اظهار داشت که او نباید این موضوع را «شرط حتی و مسلم» شرکت خود در کنفرانس

آینده میزگردلندن قرار دهد. ضمناً مشورت‌های متعددی هم باشخصیت‌ها و رهبران فرقه‌های مختلف مذهبی بمنظور پیدا کردن يك راه حل احتمالی صورت گرفت. اما این مذاکرات بهیچ نتیجه‌ئی منتهی نشد.

ایشها مهمترین مسائلی بود که در تابستان سال ۱۹۳۱ در برابر ما قرار داشت و در جنب آنها مسائل کم اهمیت تر هم فراوان بود. از سراسر کشور کمیته‌های محلی کنگره بما رجوع می‌کردند و از تجاوزات و تخلفات مأمورین و مقامات رسمی دولت نسبت بمواد پیمان دهلی شکایت داشتند. ما مهمترین مطالب را بااطلاع دولت میرساندیم و دولت هم متقابلاً مبارزین و عناصر فعال ما را متهم میساخت و مسئول می‌شمرد و بدین ترتیب اتهامات متقابل افزایش می‌یافت و بعد هم تمام این مطالب در روزنامه‌ها و مطبوعات منعکس میشد و مانع آن می‌گردید که حسن تفاهمی میان دولت و کنگره بوجود آید.

این تصادمات درباره مسائل جزئی بخودی خود اهمیت زیادی نداشت. اهمیت آن در این بود که وجود يك اختلاف خیلی عمیق تر را ظاهر میساخت که بتدریج توسعه و تحول مییافت و از حدود تمایل و اختیار افراد هم خارج بود. این تحول عمیق و نامرئی ثمره طبیعت مبارزه ما در مورد مسائل ملی و نتیجه عدم تعادل در اقتصاد کشاورزی ما بود که بالاخره يك رشته تغییرات و اصلاحات اساسی را ایجاد می‌کرد. نهضت ملی ما در آغاز بوسیله قشرهای بالائی طبقات متوسط و بعلت میل این طبقات برای بدست آوردن وسیله‌ئی برای بیان و اعمال نظریات خود بمنظور رشد و تکامل خودشان، بوجود آمده بود. اما نهضت کم کم در قشرهای پائین طبقات متوسط نفوذ یافت و بعد هم توده‌های دهقانان را که روز بروز زندگی‌شان بدتر میشد بهیجان و حرکت در آورد. آن عهد که دهات خود اقتصاد و زندگی مستقلی داشتند از مدت‌ها پیش سپری شده بود. پیشه‌وران دهات و صنعتگران دستی که بعنوان وابستگان اقتصاد کشاورزی کار می‌کردند و قسمتی از بار درآمدهای عمومی را که معمولاً بردهقانان تحمیل میشد بدوش می‌گرفتند نیز با اثر سوء سیاست دولت و یا مخصوصاً از آن جهت که نمیتوانستند باصنعتی شدن کارها و با ماشین‌ها و کارخانه‌های تازه رقابت و مبارزه کنند از میان رفتند و در نتیجه تمام وزن بار درآمدهای عمومی بردوش دهقانانی که روی زمین کار می‌کردند می‌افتاد. توسعه صنایع هم بقدری کند بود که نمیتوانست کمک مؤثری برای زمین باشد.

باین ترتیب دهکده و زندگی دهقانی که از هر سومورد فشار روزی بار واقع شده بود با تکانهای اقتصادی متزلزل میشد و با تجهیزات ناقص، وسایل کشاورزی نامناسب، و قطعات کوچک زمین خود نمیتوانست مبارزه متعادلی با مقتضیات زمان داشته باشد و کسر درآمدهای اقتصاد را جبران کند.

طبقات روستائی چه دهقان و چه مالک جز در دوران کوتاه ترقی قیمت‌ها در سراسر اشیب سقوط بودند. مالکین سعی داشتند باری را که بردوش ایشان فشار می‌آورد بردوش دهقانان بگذارند. در نتیجه، فقر عظیم دهقانان و فشار تحمیلات اقتصادی بتدریج مالکین کم‌زمین و دهقانان فقیر و تمامی پروتاریای کشاورزی و دهقانان بی‌زمین و مزدبگیر را بسوی نهضت ملی میکشاند. کارگران ساده کشاورزی، اجاره‌کاران ورشکسته، دهقانان بدون زمین خورده مالکینی که در زیر فشار قرض مانده بودند، همه به نهضت روی می‌آوردند بامید آنکه استقلال و «سواراج» و ناسیونالیسم ما مفهومش زیر و رو کردن وضع موجود و کاستن بار زندگی طاقت‌فرسای ایشان خواهد بود و به «بی‌زمین‌ها» زمین خواهد بخشید. اما رهبران دهقانان و طبقات متوسط در نهضت ملی باین تمایلات پاسخ صریحی نیدادند.

نهضت نافرمانی عمومی در سال ۱۹۳۰ هم‌زمان با بحران اقتصادی صنعتی و کشاورزی جهان بود و رهبران آن در ابتدا نمیتوانستند آنرا بدرستی درک کنند، توده‌های دهقانان بشدت تحت تأثیر این بحران واقع شده بودند و باین جهت به کنگره و به نهضت نافرمانی روی آوردند. برای آنها هیچ اهمیتی نداشت که در لندن یا در جای دیگر، يك قانون اساسی زیبا و درخشان بوجود آید بلکه مسئله مهم این بود که در سیستم مالکیت اراضی مخصوصاً در مناطقی که سیستم «زمین‌داری» رواج داشت یکرشته تغییرات اساسی صورت پذیرد. بنظر میرسد که دیگر دوران «زمین‌داری» بسر رسیده است و ثباتی ندارد. اما دولت بریتانیا با آن شکل نفوذی که در هند داشت طبعاً بهیچوجه نمیتوانست که با چنین تغییراتی موافق باشد. حتی وقتی که يك «کمیسیون کشاورزی پادشاهی» برای مطالعه در بهبود وضع کشاورزان تأسیس شد این کمیسیون هم مطالعات خود را بر اساس حفظ سیستم مالکیت‌های بزرگ و اجاره‌داری زمین آغاز کرد.

بدینقرار مبارزات هند راه طبیعی خود را دنبال میکرد و نمیشد با کلمات امیدبخش و وعده‌های توخالی آنرا متوقف ساخت. فقط حل شدن قطعی مسئله زمین (صرفنظر از سایر مسائل ملی) میتواند باین مبارزات پایان بخشد. دستگاه اداری دولت بریتانیا در هند هم نمیتوانست مسئله را باین صورت و بطور قاطع حل کند. تصمیمات موقتی ممکن بود ناراحتی‌ها را فقط برای مدت کوتاهی تسکین دهد. اعمال فشار و تضییقات شدید میتواند دهقانان را فقط تا مدتی بوحشت اندازد و مانع بیان درخواستهای ایشان گردد اما بهیچوجه نمیتوانست به حل قطعی مسئله کمک کند.

بگمان من دولت بریتانیا هم مثل بعضی دولتهای دیگر تصور میکرد که تمام مزاحمت‌هایی که از جانب هند برایش حاصل میشود فقط بعلت وجود عده‌ئی اخلا لگران و محرکین آشوبگر و مبلغین ماجراجو و عناصر انقلابی و ناراحت است. این يك فکر کاملاً نادرست است.

هند از پانزده سال پیش باینطرف يك رئیس و رهبر شایسته پیدا کرده بود که بخوبی توانسته بود محبت و حتی ستایش تمامی هند را بخود جلب سازد و چنین بنظر میرسد که در بسیاری موارد میتواند اراده خود را بر هند تحمیل کند. این مرد در تاریخ معاصر کشور يك نقش حیاتی را عهده دار بود. معینا مهمترین افراد خود مردم بودند. میلیونها مردمی که ظاهراً کور کورانها تمام دستورات رهبر و رئیس خود را اطاعت میکردند مهمترین عامل راتشکیل میدادند و در پشت سر ایشان، نیروهای عظیم جبر تاریخ وجود داشت که آنها را وادار میکرد با هنگ سحرانگیز سرودی که رهبرایشان مینواخت مجذوب شوند. بدون این زمینه تاریخی و بدون این شرایط ضروری و مقتضیات سیاسی و اجتماعی، هیچ رئیس و هیچ مبلغ و محرک انقلابی نمیتوانست ایشان را با اقدام و عمل وادار سازد. مهمترین ارزش گانندی جی بعنوان يك رئیس و رهبر این بود که بطور غریزی نبض ملت را بدست میآورد و با کمال دقت موقع مناسب و شایسته را برای بشر رسیدن اقدام و عمل درمی یافت.

در سال ۱۹۳۱ نهضت ملی هند با افزایش و توسعه نیروهای اجتماعی کشور توسعه و تکامل زیادی پیدا کرد و بعلمت آنکه این نیروهای عظیم به آن پیوستند در واقع هماهنگ حرکت تاریخ قدم بقدم جلو میآمد. این حرکت و نهضت تودهها بسوی کنگره که مظهر هیجان ملی بود برای کنگره حیثیت و اعتبار روز افزونی فراهم میساخت. این يك چیز مبهم، غیر قابل توصیف و سنجش ناپذیر بود اما در عین حال بشکل انکار ناپذیری محسوس بود البته وقتی که دهقانان متوجه کنگره شدند يك نیروی واقعی و عظیم به آن بخشیدند. طبقات متوسط پائین و خورده بورژوازی هم ستون فقرات صفوف مبارز نهضت راتشکیل میدادند. حتی طبقه بالای بورژوازی هم که از محیط جدید کنگره مشوش و نگران شده بود بصرفه خود میدید که دوستی خود را با کنگره حفظ کند. اکثریت هنگفت صاحبان صنایع بافندگی هند با تصمیمات کنگره موافقت نشان میدادند و از کارهایی که محتملا موجب ناراضائی کنگره شود بیم داشتند و اجتناب میورزیدند.

در موقعیکه عدهئی در لندن سرگرم تملقهای چاپلوسانه و تعریف و تمجیدهای رسمی درباره نخستین کنفرانس میزگرد بودند، چنین بنظر میرسد که قدرت واقعی آهسته آهسته و بطور نامحسوس بطرف کنگره می آید که پیش از پیش صورت واقعی نماینده ملت را پیدا میکرد. این تصور بخصوص بعد از پیمان دهلی محسوس تر گردید.

این امر بخاطر نطقها و سخنرانیهای پر آب و تاب و بیهوده نبود بلکه بعلمت حوادث سال ۱۹۳۰ و اتفاقات بعدی تحقق می یافت. بدیهی است که سران کنگره خود پیش از هر کس به مشکلات و خطراتی که اوضاع جدید و آینده بهمراه داشت توجه داشتند و



بهین جهت همواره مراقب بودند که مسائل را کوچکتر و کم اهمیت تر از آنچه بود تلقی نکنند .

این واقعیت که دولت احساس میکرد قدرت عظیم و روزافزونی در داخل کشور پیدا شده و توسعه می پذیرد که از قدرت دولت هم پیش میافتد یا بعبارت دیگر سدی در راه قدرت او میشود طبعاً دولت را سخت خشمگین میساخت . هر چند که عملاً دولت هنوز زمام قدرت مادی را در دست خود داشت اما هرگز نمیتوانست در اهمیت و واقعیت قدرت روحی عظیمی که در کشور بوجود آمده بود تردید کند . برای يك حكومت استبدادی و مطلق العنان این وضع تحمل ناپذیر و غیر ممکن مینمود .

وقتیکه دولت به بهانه تظاهرات دردهات و روستاها و ابراز مسرت پیروزمندانه از طرف زندانیان آزاد شده گله مند شده بود در واقع شکایت او بخاطر همین محیط مشکوک و احساس ضعف بود که اعصاب مقامات رسمی را ناراحت میساخت و نه بخاطر چند سخنرانی در چند دهکده دور افتاده یا تظاهرات و نمایشات عده ئی از مردم در گوشه و کنار کشور . بنابراین بنظر میرسد که در آن وضع و آن شرایط تصادم اجتناب ناپذیر است ؛ همیشه از کنگره انتظار داشت بمیل خود «هارا کیری» (خود کشی) کند تا دولت مطمئن شود . و دولت هم که نمیتوانست چنین محیط و قدرت روزافزونی را تحمل کند پس طبعاً میبایست در صدد درهم شکستن آن بر آید .

دومین کنفرانس میزگرد این تصادم را فقط مدتی به تأخیر انداخت، دولت بریتانیا با کمال بیقراری انتظار داشت که گاندی جی هر طور هست به لندن برود و تمام کوشش خود را بکار میبرد که هر مانعی را از سر این راه بردارد و میکوشید که حتی المقدور با درخواستهای او موافقت کند معیناً احساس میکردیم که دولت وضع جدی تری بخود میگیرد . کمی پس از انعقاد پیمان دهلی «لرد ایروین» از هند رفت و «لرد ویلینگدون» بجای او نایب السلطنه شد . بزودی این شایعه در همه جا انتشار یافت که نایب السلطنه جدید مردی جدی تر و خشن تر است و خیلی کمتر از نایب السلطنه قبلی برای سازش و آشتی آمادگی دارد . بسیاری از سیاستمداران ما این عادت «لیبرال»ها را بارث برده اند که در سیاست بیشتر به شخص اهمیت میدهند تا به اصول . آنها توجه ندارند که خطوط اصلی سیاست امپریالیستی و استعماری بریتانیا بهیچوجه با نظرهای شخصی فلان نایب السلطنه بستگی ندارد .

تغییر نایب السلطنه نمیتوانست در اوضاع تغییری بدهد اما بطوریکه معلوم گردید تدریجاً خود سیاست دولت مرکزی بریتانیا نسبت به هند و تحول اوضاع آن تغییر پیدا کرد و صورت جدی تر و خشن تری بخود گرفت . مقامات عالی و کارمندان عالیرتبه بریتانیا بهیچوجه از ماجرای پیمان و مذاکراتی که با کنگره صورت گرفته بود راضی